# سخنرانی مسجد سید عزیزالله تهران - جلسه 25

أَعُوذُ بالله مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصومينَ

صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه سيدنا و مولانا و امامنا و هادينا بالحق القائم و لعنه الله عليه اعدائهم ابد الابدين و دهر الداهرين

(و لقد وصلنا لهم القول لعلهم يتذكرون) [1]

بنده تا يك مدت از زمان، شايد حدود هفده، هجده سالگي، مذهب شيعه اثني عشري را قبول داشتم و عمل ميكردم. ولي مبناي اعتقاد من، اعتقاد پدرم، مادرم، آخوند محل، روضه‌خوان‌ها و وعاظ شهر ما، اين‌ها مدرك اعتقاد من بودند. يك‌قدري كه بزرگتر شدم، ادبيات را بد نخواندم، تعريف نميكنم، مقدار اندكي معقول خواندم، يك مقدار اندکی فقه ديدم، اصول ديدم، روي هم رفته ميتوانستم گليم خودم را از اين مقدار آب بيرون بكشم،

خودم را از اين عقيده خارج كردم، اين‌طوري گفتم: فرض ميكنم من يك آدمي هستم بدوي، وارد اجتماع شدم و ميخواهم يك مذهبي را قبول كنم، بايد تحقيق كنم.

همه علماي شما در رساله‌هاي عمليه اولش مينويسند: اصول دين تقليدي نيست، اجتهادي است، بايد در توحيد، در نبوت، در امامت، در معاد در اين پنج تا كه گفته‌اند بايد بچه مسلمان اجتهاد كند. صرف اين‌كه باباي من شيعه است و من هم شيعه‌ام اين كافي نيست، صرف اين كه باباي من مسلمان است، پس من هم مسلمان باشم، اين‌ها كافي نيست، بايد استنباط و اجتهاد كنيد و روي دليل حقانيت دين و مذهب را بدست آوريد. و من از جوان‌هاي امروز خيلي بهتر خوشم ميآيد تا جوان‌هاي عصر خودم، آن‌ها يك هالوهاي مقلد محض بودند، هرچه آخوند سر محل گفته، هرچه واعظشان گفته مي‌پذيرفتند، تحقيق نميكردند.

جوان‌هاي حالا، محقق هستند، راستي تحقيق مي كنند و اگر هم يك راهي را صحيح ببينند جان در آن راه ميدهند. بنده در مقام تحقيق افتادم، يك قدري كتاب‌هاي يهود و نصاري، تورات و انجيل و اين خرت و پرت‌ها را مطالعه كردم فارسي آن را، عربي آن را، حتي به اين قانع نشدم، يك مقداري عبري كه بتوانم گوشه گليم خودم را به قدر حاجتم از آب بيرون بكشم، بدست آوردم، نتيجه مطالعات من از كتب ديني فعلي به اينجا رسيد كه حق با اسلام است، آن‌هاي ديگر قابل پذيرش نيستند.

به اين هم قناعت نكردم، با چندين نفر از كشيش‌هاي كهنه‌كار زبردست نصاري كه به خراسان آمده بودند از آمريكا، يكي از آن‌ها سي و سه سال تبليغ ميكرد، يكي از آن‌ها چهارده سال تبليغ ميكرد ؟؟؟ 6:40 با اين‌ها رفتم و صحبت كردم، چهار مجلس، پنج مجلس، ده مجلس، در بيمارستان آمريكائي‌ها، ؟؟؟ آن تاريخ ميگفتند، ديدم اين‌ها هم هيچ بارشان نيست. اين‌ها هم همان شر و ورهاي كه توي كتاب‌ها گفته‌اند آن‌ها هم مثل ملاهايشان هم همان‌ها را بلد هستند.

به صاحب اين منبر و اين محراب، اصلا من باد و خودنمايي ندارم، خاك پاي همه شما هستم، هيچ توقع از هيچ‌كس هم ندارم، خدا شاهد است در جلسه سوم، چهارم، گفت: آشيخ محمود! بحث مذهبي با ما نكن، ما از آن سر دنيا آمده‌ايم يك لقمه نان بخوريم، به صاحب اين منبر، همين‌طور گفت: تو را دوست مي‌دارم بيا صحبت ادبي بكن، قدري از ادبيات، تاريخ و قصه براي ما بگو، بحث مذهبي نكن. همين كشيش‌هاي سي ساله، چنان آن‌ها را ميمالاندم، به بركت اسلام چنان ضربه فنی كردم مثل موش در مشت من بودند.

مدتي با خاخام‌هاي يهودي مشهد تو جوال رفتم، آن‌ها هم همين‌طور، سگ زرد برادر شغال است.

ديدم نه، اگر دين است همين اسلام است، باز هم همين آخوندهاي اسلام، چهار تا حرفي بلد هستند، دو تا مطلب اساسي بلد هستند، مطابق فطرت حرف ميزنند، قلبم راحت شد، كه دين بابای من عجب ديني است، دين مامان من عجب ديني است! «الحمد لله الذي هدينا لهذا و ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله» [2] .

به پدر و مادرم تبريك گفتم، گفتم: مبارك باد شما را، آن ديني كه انتخاب كرده‌ايد، بهترين اديان است. يك‌قدري هم براي بابای خودم مطلب مي گفتم، بابای من ميگفت: خوب بس است بابا، ديگر بس است، بله، شانش اجل بود از اين كه بچه هفده، هجده ساله به او حرف بزند. گاهي هم مزاح

ميكرد و ميگفت: تو باباي من هستي يا من باباي تو هستم، ميگفتم: تو باباي من هستي، ميگفت: پس هيچي نگو.

اين هم برهان علمي ايشان بود!

بعد افتادم توي اين مكتب‌ها، قدري كتاب‌هاي سني‌ها را نگاه كردم، صحاح سته را، كتاب‌هاي ديگر، قدري هم با آخوندهاي اين‌ها توي جوال رفتم، قاضي كلام، فضل عمر. ديدم اين‌ها هم هيچ حاليشان نيست. اگر در مذاهب اسلام، مذهبي بر حق است و قابل براي پذيرش است و حرف‌هاي معقولي دارد، همين مذهب شيعه اثناعشری جعفری است.

مباني اين مذهب، با اصول مسلمه فلسفه و عقل تطبيق ميكند، پايه‌هاي آن از فولاد ريخته شده است، از قعر دريا پايه‌هايش ريخته شده است. اين چهار تا مذهب ديگر پوچ است، اصلا پايه صحيح ندارد، اين بود كه مذهب شيعه را قبول كردم، بنده شيعه جعفري اثني عشري هستم، نه شيعه زيدي، نه شيعه بحره‌اي، نه شيعه اسماعيلي. شيعه جعفري، آن هم دوازده امامي، اثني عشری، آن هم معتقد به ولايت كليه هر دوازده تا، ولايت7 را تا امام رضا نميآورم، بعد از امام رضا7 منقطع كنم ببرم در معروف كرخي، نه، ميآورم در امام محمد جواد7 تا حضرت بقيه الله7. و اين حضرت بقيه الله7 بچه امام حسن عسكري7 از اين آفتابي كه شما ميبينيد براي من روشن‌تر است، ملتفت باشيد. از اين آفتابي كه شما الان با چشم‌هاي خود ميبينيد او براي من روشن‌تر است.

عقيده‌ام شد: مذهب جعفري اثني عشري كه دوازدهمين آن‌ها هم فرزند ارجمند حضرت امام حسن عسكري7 است، زنده، موجود، روي همين زمين راه ميرود، او را ميبينند.

ولي عقيده بنده براي ديگران دليل علمي نميشود، من بايد به جوان‌ها اين مطلب را اول بگويم و بعد هم براي آن‌ها راه و روزنه‌اي به اندازه استعدادشان و به اندازه لزوم به عرض آن‌ها برسانم.

آقازادهها! ديروز مطلب را تا به اين‌جا رسانديم كه به احاديث متواتر،

تواتر ميدانيد يعني چه؟

معناي تواتر اين است كه يك مطلب را آن‌قدر نقل كنند اشخاص متعدد كه آدم يقين پيدا كند كه اين‌ها ننشسته‌اند و با هم قرارداد نكرده‌اند كه چنين مطلبي را ما بيائيم به دروغ نقل كنيم، توافق اين‌ها بر كذب عادتا محال باشد. به چنين روايت و حديثي را متواتر گويند.

مثل چي؟ مثل اين‌كه الان براي ما نقل ميكنند و ميگويند: حجر اسماعيل7 چسبيده به خانه كعبه است. اين حاجي هم ميآيد، آن حاجي هم ميآيد، دائم ميآيند و نقل ميكنند، ترك، فارس، عرب، هندي، سندي، اين‌ها ميآيند و نقل ميكنند، بعيد است، عادتا محال است كه همه اين‌ها يك‌جا نشسته باشند و بگويند: بيائيد برويم به دروغ به مردم بگوئيم كه حجر اسماعيل7 چسبيده به خانه كعبه است. توافق اين عدد بر اين دروغ عادتا محال است. اين خبر را خبر متواتر ميگويند.

به حديث متواتر ثابت شد كه اين دين بعد از پيغمبر امام دارد و هر زماني امام زمان دارد، هر جمعيتي امامي دارند، همچنان نيست كه از بعد از مرگ پيامبر تا قيامت يك امام باشد، امام‌ها متعدد هستند. حضرت فاروق رضي الله عنا جميعا! هم اين مطلب را تصديق و اعتراف كردند كه بعد از پيغمبر امام‌هايي در راس رياست اين امت بايد باشند و آن امام‌ها بايد قرشي باشند از نسل «نضر بن كنانه» باشند. حضرت خليفه ثانيه رضي الله عنا جميعا! اين بزرگوار، به همين مطلب انصار را كوباندند و انصار هم اعتراف كردند.

پس به ضرورت احاديث، اين دين بعد از پيغمبر امام دارد كه آن امام زمامدار ملت اسلام است، زمامدار معنوي، نه زمامدار سلطنتي. زمامدار سلطنتي مورد بحث و نظر نيست، خيلي از پاچه‌ورماليدههاي قلدر آدم‌كش آدم‌خور قداره‌بند آمدند و زمامدار شدند، اين‌ها كه مورد نظر نيستند، زمامدار معنوي و پيشواي معنوي اين امت بعد از پيامبر هست و متعدد است. اين بين ما و بين سني‌ها مورد اتفاق است.

امروز ميخواهم باز از احاديث برادران سني ما كه نگويند شما شيعه توي كتاب‌هاي خودتان نوشته‌ايد، يك دانه حديث خودی، نه ديروز گفتم و نه امروز ميگويم، از احاديث شيعه نميگويم و اين را هم كه بنده ميگويم يك صدم است.

به سر مبارك خودم فرصت اين‌كه مراجعه كنم و احاديث را جمع كنم اصلا نداشتم، ده دقيقه يك نگاه مختصري، آن‌هم به نوشته‌جات خودم كردم، كه اگر مراجعه به كتب بكنم بيست برابر اين‌ها دارم، براي قوت قلب شما ميگويم.

حالا ما از كتب صحيح، از كتاب‌هاي وزن و قيمت‌دار آن‌ها، نه كتاب‌هاي پوسيده آن‌ها، از كتاب‌هاي خيلي معتبر آن‌ها، احاديث براي شما ميآوريم كه پيغمبر تصريح كردند: امام‌هاي بعد از من دوازده تا هستند. جاي شك و شبهه براي هيچ محققي كه اندك تحقيق كند، پيغمبر نگذاشته است.

مذهب شما جوان‌ها، اين مذهب دوازده امامي شما اين‌قدر محكم است. في الجمله تحقيق ميخواهد، البته بنده سرم را زير خاك كنم، هيچ چيز را نبينم و منكر شوم، درست نيست، در خانه بنشينم و هيچ حركت نكنم، درست نيست، هيچ كتاب نگاه نكنم و منكر همه چيز بشوم، اين درست نيست، بايد يك قدري هم جنبيد، بايد يك خورده هم كتاب نگاه كرد.

از كتاب‌هاي معتبر بسيار معتبر آن‌ها، احاديث به طرق خود سني‌ها از پيغمبر داريم كه بعد از پيغمبر مسلمان‌ها دوازده امير دارند، دوازده تا، بعد از پيغمبر تا دامنه قيامت، دوازده نفر جانشين پيغمبر هستند.

مكرر ما گفته‌ايم، شايد در همين چند روز مسجد سيد عزيزالله هم يك مرتبه گفته باشم.

آقايان! جانشين هر كسي بايستي متناسب با خود او باشد، يك استادي كه پروفسور است، در حد اعلاي اطلاعات علميه، از دانشگاه ميآيد برود مكه، جانشين خودش را يك كسي ميگذارد كه لااقل لااقل لااقل دكتر باشد، مهندس باشد، يك بچه ابتدايي را نميآورد جانشين خود بگذارد!

گاهي هم به زبان شوخي ميگويم، يك نفر ساعت‌سازي كه ساعت‌هاي ظريف ميسازد، ساعت‌هايي كه به قدر يك قراني است، آن‌قدر هم ظريف است، كه بايد با ذره‌بين فنرش را جا بگذارد و ببيند، او اين‌ها را درست ميكند، اين‌طور ساعت‌سازي كه در صنعتش لطيف است، او بخواهد برود، جانشين جاي خود بگذارد، يك ساعت‌ساز را ميآورد جاي خودش ميگذارد، آهنگر توي بازار آهنگران را كه نميآورد بگذارد. آن‌جا جاي ميخ طويله درست كردن و پتك زدن نيست كه او را بياورد. نعلچي‌گري كه خر را نعل ميكند، او را كه جاي خود نميگذارد، نعلچي‌گر نميتواند ساعت بسازد! خياطي كه كت و شلوار، دست هشتصد، نهصد تومان بلكه هزار تومان ميدوزد، اين‌قدر ماماني ميدوزد كه هزار تومان دست مزد بگيرد براي كت و شلوار، او ميخواهد سفري برود، براي خودش يك كت و شلوار دوز جانشين ميآورد نه پالاندوز! پالان‌دوز بايد براي خرها پالان درست كند.

جانشين پيامبر پالون دوز نميشود بشود، نعلچي‌گر نميشود بشود، جانشين پيغمبر، خلفاي پيغمبر، بايد عِلما و عملا متناسب با خود پيامبر باشند. من الان براي شما روايت خواهم آورد از خود سني‌ها كه پيامبر گفته است: خلفاي من از عترت خود من هستند «رزقوا فهمي و علمي» [3] ، خدا به آن‌ها فهم و علم من را داده است، اين‌ها بايد جانشين او باشند، ما از كتب سنت و جماعت ميآوريم كه پيامبر فرموده: جانشينان من، امير مسلمين، اوصياء من، ائمه خلق، دوازده تا هستند.

دیگر آقا از این بهتر و روشن‌تر؟

حالا، امام احمد رئيس مذهب حنبلي‌ها، ايشان در مُسند خودشان كه از كتاب‌هاي معتبر و بعد از قرآن از اين كتاب‌ها معتبرتر در نظر سني‌ها نيست. در اين كتاب ايشان نقل ميكنند از «مسروق» كه يكي از روايت احاديث آن‌ها است.

او ميگويد : «كنا جلوسا عند عبد الله ابن مسعود في المسجد يقربنا» [4]

با ابن مسعود در مسجد نشسته بوديم.

ابن مسعود از رجال بزرگ اسلام است، از آن‌هايي است كه به جنازه فاطمه زهراء3 نماز خوانده است، رديف عمار و ابوذر و سلمان و مقداد و اين‌ها است و در راه ولايت علي ابن ابي طالب7 كتك‌هايي از عثمان خورد، همان‌طوري كه عثمان ابوذر را اذيت كرد، ابن مسعود را هم اذيت كرد، غرض شخصيت مهمي است در اسلام. قرآن را هم خيلي بلد بوده است، از همه اين‌هاي ديگر بهتر بلد بوده است.

«مسروق» ميگويد: توي مسجد پيش عبدالله بن مسعود نشسته بوديم، «فاتي رجل»، مردي وارد شد.

«قال: يابن مسعود هل حدثكم نبيكم كم تكون من بعده خليفه؟» [5]

گفت: ابن مسعود، آيا پيغمبر شما به شما گفته كه بعد از او چند نفر خليفه هستند؟

خوب گوش بدهيد چطور خر فهم ميكند اين حديث، چطور صريح در مطلب است.

آيا پيغمبر شما به شما گفت كه بعد از او چند نفر خليفه بر مسلمان‌ها دارد؟ گفت يا نگفت؟

ابن مسعود گفت: بله گفت.

چه گفت؟

«قال نعم، اثنا عشر عده نقباء بني اسرائيل» [6] ،

پیامبر به ما می گفت: من دوازده تا وصی دارم به عدد نقباء بني اسرائيل.

نقباء بني اسرائيل دوازده تا بودند، از هر سبطي يك نقيب بود. نقباء دوازده تا بودند، خلفاي من هم دوازده تا هستند.

ببينيد با چه صراحتي گفته است.

اين حديث را علامه مجلسي ما به سند خودمان نقل نكرده است كه اين كره خرها به علامه مجلسي حمله ميكنند، علقه مضغهها، هنوز دهانشان از خون رحم ننهشان پاك نشده است، حمله به علامه مجلسي ميكنند. علامه مجلسي محيي مذهب شيعه است، علامه مجلسي ركن اسلام است. دائره المعارفي كه اين بزرگوار نوشته است، اين كرهها كوچكتر از آن هستند كه عبارت آن را بخوانند، هر علقه مضغهاي دهان نجسش را باز ميكند، دهان نيست، دروازه است، دروازه نيست، مستراح است، به هر مقام مقدسی اهانت ميكند.

من از بحار علامه مجلسي به طرق خودمان نقل نميكنم، از كتب سنيها نقل ميكنم، از مسند امام احمد، رئيس مذهب حنبلي نقل ميكنم، به صراحت پيامبر گفته است: كه خلفاي من، جانشينان من دوازده تا هستند به عدد نقباي بني اسرائيل.

نقباي بني اسرائيل دوازده تا بودند، هر سبطي يك نقيب داشته است، دوازده سبط است و دوازده نقيب.

و در يك حديث ديگر كه براي شما از كتاب ديگري از كتب سني ها نقل خواهم كرد، پيغمبر فرمودند: «كحواري عيسي» [7] ،

عددشان عدد حواريون عيسي7 است. حواريون عيسي7 دوازده تا بودند، ديگر برويد نگاه كنيد به تمام كتابها.

ديگر چه مي خواهيد؟ مرگ میخواهيد برو به گيلان، مرد هم میخواهيد برو به گيلان.

ديگر بعد از اين حديث چه معطلي داريد؟ مرض اگر نيست، غرض اگر نيست، اگر انكار حق و حقيقت نيست!

به سه طريق در مسند احمد بن حنبل اين حديث با اختلاف عبارت نقل شده است:

يك عبارت «كعده نقباء بني اسرائيل»

يك عبارت ديگر «اثني عشر عده نقباء بني اسرائيل»

يك عبارت ديگر «نعم اثني عشر عدد نقباء بني اسرائيل».

خوشحا هستم كه اين ضبطها ضبط ميكند.

يكي از بزرگان محدثين سنيها كه در رتبه يك است، و كتاب او بعد از قرآن براي سنيها سند است، «مسلم نيشابوري» است.

به قول بچه فوكولي‌ها توي پرانتز يك نكته بگويم:

نوع ملاهاي اسلام، از شيعه و سني، ايراني هستند. خدا به اين ايران بركت بدهد!

پيغمبر چشمش به ايران روشن است، پيغمبر وعده كرده است:

اي عرب‌ها! الان شما اين عجم‌ها، فارس‌ها، ايراني‌ها را به زور شمشير به اسلام مي‌آوريد، يك وقتي خواهد شد كه آن‌ها شما را با زور وارد دين كنند و آن زمان ظهور امام عصر7 است، اكثر اصحاب امام زمان7 بچه ايراني هستند، اين را بدانيد.

پيغمبر فرمود: علم اگر در ثريا باشد،

ثريا يك ستاره آسماني است و خيلي هم دور است.

دست بچه‌هاي ايراني دراز مي‌شود و علم را از آن‌جا ميگيرد.

نوع علماي حديث، علمای تفسير، علمای اصول، علمای كلام، علمای فقه، علمای تاريخ، علمای ادبيت، نوع اين‌ها چه شيعه و چه سني ايراني هستند.

بعد از قرآن صحيح مسلم در نظر سني‌ها مثل نهج البلاغه در نظر ما است. اين هم نيشابوري است، در صحيح خود، از جابر بن سمره نقل مي كند، ميگويد:

با پدرم خدمت پيغمبر رفتيم، پيغمبر فرمودند: «ان هذا الامر لا ينقضي حتي يمضي فيه اثنا عشر خليفه» [8] ،

فرمودند: اين دين اسلام تمام شدني نيست، پايان زماني ندارد، مثل دين موسي7 نيست كه 1500 سال وقتش بود و منقضي شد، مثل دين عيسي7 نيست كه قريب ششصد سال وقتش بود و منقضي شد، نه، منقضي نميشود.

«حتي يمضي فيه اثنا عشر خليفه»، تا دوازه تا خليفه من در آن فعاليت كنند، تا دوازده تا خليفه و جانشين من نيايند و نروند، اين دين تمام نمي‌شود.

معلوم شد پيغمبر دوازده تا خليفه دارد و به آمدن و رفتن دوازدهمين آن‌وقت منقضي ميشود.

اين را چه كسي گفته است؟ اين را مسلم نيشابوري گفته است، در صحيح خودش كه بعد از قرآن در نزد سني‌ها اول كتاب است ايشان نقل كرده است.

ميگويد: جابر ميگويد: ديدم پيغمبر چيزي آهسته ميگويد، به بابام گفتم آن چيزي كه پيغمبر آهسته گفت چي بود؟

گفت: پیامبر فرمودند: تمام این دوازده خلیفه از قریش هستند و از غیر قریش نیستند.

همین حدیث را مسلم به یك طریق دیگري نقل کرده است.

عبارت این است: «لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر خلیفه» [9] .

امر مسلمان‌ها به جریان است مادامیکه دوازده خلیفه و جانشیان من در بین مسلمین باشند، که آن دوازده خلیفه، ولایت مسلمان‌ها را داشته باشند.

ولایت معنوي است، نه سلطنت، فهمیدید؟ «یملکهم» نگفته است گفته «ولیهم».

باز به یك طریق دیگر همین مسلم نقل کرده است: «لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا ما ولیه اثنا عشر خلیفه» [10] ، دین اسلام عزت دارد، دین اسلام مناعت و علو مقام دارد مادامیکه دوازده خلیفه بر این‌ها ولایت دارند. معلوم میشود که خلفاي پیامبر که ولي مومنین هستند دوازده تا هستند، و اسلام به وجود آن‌ها عزیز است، عزت دارد، مناعت دارد، درست توجه کردید؟

جمعه شبي بود، «جمعه عشیه»، عصر جمعه بود، یك جواني زناي محصن کرده بود، عیال داشت، مع ذلك رفته بود زنا کرده بود.

حکم زناي محصن و محصنه رجم است، باید ببرند و سنگ بارانش کنند، و همان‌طوري که کشتن نفس مومن بغیر حق اسباب نزول عذاب است، اجراي حد الهي اسباب نزول رحمت است. پیغمبر اجراي حد میکرد.

فرمودند: این جوان که ثابت شده زناي محصن او، ببرید و سنگ بارانش کنید تا هم او پاك بشود و از عذاب آخرت مصون بماند و هم قانون اسلام اجرا شود.

این‌جا حرف‌ها دارم، به خدا، به آن خدایي که خالق زمین و آسمان است اگر قوانین اسلام اجرا بشود دنیا مدینه فاضله میشود، این چرت و پرت فرنگي‌ها را دور بریزید، اینها چه کسي هستند با عقل‌شان؟

عقل کل، خاتم الرسل، از قبل خداي خلاق جهان، قانون آورده است که دست دزد را ببر، میگوید: زاني را رجم کن و حد بزن، میگوید: قاتل نفس به غیر حق را بکش. (و لکم في القصاص حیاه یا اولي الالباب) [11] ،

از دست این فرنگي‌ها! آدم کشي نکنید! بچه تو چه میفهمي؟ از نظام عالم چه اطلاع داري تو؟ ده تا دست دزد را ببر، از دزدي جلوگیري میشود، ده تا مشروب‌خور را شلاق بزنند، شرب خمر تعطیل میشود، ده تا زاني را تازیانه بزنند و رجم کنند، قلعه زاني، در آن بسته میشود.

پیغمبر اجراي حدود میکرد، زاني را میبردند و تازیانه میزدند، اگر محصن بود، رجمش میکردند.

پسری زنا کرده بود، بردنش که رجمش کنند، حالا یا در حال رفتن یا در حال برگشتن، پیامبر شروع به سخناني کردند.

همین مسلم نیشاوري در صحیحش نقل میکند که پیامبر فرمود: «جمعه عشیه رجم فیه الاسلمي قال لا یزال الدین قائما حتي تقوم الساعه و یکون علیهم اثني عشر خلیفه کلهم من قریش» [12] ،

این خیلي عجیب است،

پیغمبر فرمودند: این دین اسلام پا برجا است و قائم است، از کار نمینشیند، از کار نمیافتد، سر پا است، دین اسلام سر پا است تا قیام قیامت و در تمام این مدت دوازده خلیفه دارد.

خیلي شیرین است!

فرمود دین اسلام تا پایان دنیا، تا قیام قیامت دین اسلام سر پا است و از کار نمیافتد، و در تمام این مدت دوازده خلیفه بر اسلام خلافت میکنند، میگوید: دوازده تا خلیفه دارم و دوازده خلیفه من هم در تمام دوران اسلام همین دوازده تا هستند، دوران اسلام من از الان است تا قیام قیامت.

دیگر از این واضح‌تر اي با انصاف، اي با وجدان، اي طالب حق، دیگر چه میخواهي، دیگر معطل چه هستي؟

«لا یزال الدین قائما حتي تقوم الساعه و یکون علیهم اثني عشر خلیفه کلهم من قریش» [13] .

«ابوداود» یکي از صاحبان صحاح سته است، یکي از آن شش تا کتاب‌نویسي است که کتاب‌هایشان بعد از قرآن سند براي عموم مسلمانان جهان است از این چهار مذهب. ظاهرا سیستاني است، سجستاني است.

ایشان هم باز در صحیح خودشان نقل کرده‌اند که پیغمبر فرمود: «لا یزال امر امتي قائما حتي یمضي اثني عشر خلیفه کلهم من قریش» [14] . اسلام سر پا است تا دوازده تا خلیفه بر او خلافت کنند که تمام این‌ها هم از قریش هستند.

آن وقت از حضرت پرسیدند: «ثم یکون ماذا؟» بعد از این دوازده تا چه میشود؟

فرمودند: «ثم يكون الحرب»، دنيا از هم مي‌پاشد و قيامت برپا مى‌شود.

در مسند كبير يكي از بزرگان‌شان ؟؟؟ 41:20 نقل كرده است، حديث را از «ابي الخلد» از پيغمبر كه پيغمبر فرمودند: «لا تهلك هذه الامه حتي يكون منها اثني عشر خليفه كلهم يعمل بالهدي و دين الحق» [15] .

پيامبر فرمودند: اين امت هلاك نخواهند شد و به كلي از بين نميروند و باقي هستند تا دوازده نفر خليفه بر اين‌ها خلافت كند كه اين دوازده نفر عمل به هدايت و به دين حق ميكنند، فاسق نيستند، فاجر نيستند، عادل هستند، بلكه معصوم هستند، به هدايت و دين حق عمل ميكنند. دوازده تا را معين هم كرده است، از قريش هستند، عمل به هدي و دين حق ميكنند، اين دوازده‌تايي كه كارشان تمام شد، دنيا هم به هم ميخورد.

يك خورده حالا بيا جلوتر، بايد شما را بكشم دم كار، اين‌طورها نميشود.

حمويني يكي از نويسندگان بزرگ عامه است كتابي نوشته به نام «فرائد السمطين»، اين كتاب چاپ هم شده است، خود سني‌ها هم چاپ كرده‌اند، از ابن عباس نقل ميكند كه ابن عباس گفت: من از پيغمبر شنيدم، پيغمبر فرمودند: «انا سيد النبيين» من آقاي پيغمبرها هستم، «و علي سيد الوصيين»، وعلي آقاي اوصياء پيغمبرها است.

هر پيغمبري يك وصي دارد، علي7 آقا همه آن‌ها است «و ان اوصيائي بعدي اثني عشر»

پيغمبر فرمودند: اوصياء بعد از من دوازده تا هستند.

اين‌جا اسم هم معين كردند و فرمودند: «اولهم علي و آخرهم المهدي»، اول آن دوازه تا علي7 و آخر آن‌ها مهدي7 است.

معلوم ميشود عشق اين جلويي‌ها به حضرت بقيه الله7 بيشتر است چون صداى صلوات آخري‌ها را بنده نشنيدم.

يكي ديگر هم بفرستيد.

دو تا شعر هم براي شما بخوانم:

مهدي مظفر امام عصر　　　　موعود امم شاه انس و جان

در حكم وي اين چرخ گِرد گَرد　　　　چون گوي كه در حكم صولجان

چوگان را دیدید؟ سابق سلاطین بازی می‌کردند، مثل فوتبال يك توپي را مياندازند و با چوگان، چوب بلند كه سرش كج است، ميزنند از اين طرف به آن طرف، از آن طرف به اين طرف، اين ميخواهد از دروازه او خارج كند و او می‌خواهد از دروازه اين خارج كند، اين گوي چوگان بازي است.

در حكم وي اين چرخ گِرد گرد چون گوي كه در حكم صولجان

بر مسند شرع و سرير حكم هم با خدا هم خدا يگان ؟؟؟ 47:50

خدايا به قدوسيت خودت، به سبوحيت خودت، به هويت ذات خودت، به تجليات صفاتت، به زودي اين آقا را ظاهر بفرما،

دماغ منكرين او را به خاك بمال،

چشم مرتابين كه در او شك دارند كور كن،

تا ببينند كه در چه جهالت و ناداني بودهاند!

برگردم.

فرمود: اوصياء من دوازه تا هستند، اولش علي7 است و آخرش هم مهدي7 است.

حموئي در فرائدالسمطين ميگويد.

بخاري، از آن خبيث‌ها است! اين آخوند خبيث بنايش بر اين بوده است كه هر حديثي كه دلالت بر فضائل اهل البيت: بكند، فضيلت علي7 و اولاد علي: و مقامات آن‌ها را بگويد تا جايي كه ممكن است نقل نكند، مرد خبيثي است، خباثت و شقاوت هم حدي دارد، تا آن‌جا كه مذهب شيعه ميخواهد تائيد شود، اين مويد روايتي نياورده است، از سر تا پاي كتابش معلوم است. صحيح را اين نوشته است.

در آن‌جا همين حديث را آورده اما مقراض كرده جلو و دنبالش را، اما ما ميفهميم كه همان روايت است، كه پيامبر فرمودند: «يكون بعدي اثني عشر اميرا» بعد از من دوازده امير امارت و فرمانفرمايي ميكنند، بعد هم فرمودند: «كلهم من قريش».

خاك بر سر، جزئيات را انداخته است، لفظ خليفه را هم امير كرده است.

خوب بگو ببينم آخوند! آخوند ملا بخاري، سني متعصب، معاند با علي7 «يكون بعدي اثني عشر اميرا» كه دروغ است، بعد از پيامبر دوازده هزار امير هم بيشتر آمدند: سلاطين مغولستان،

سلاطين تاتارستان، سلاطين افغانستان، سلاطين آل عثمان، بني‌العباس، بني اميه، آن‌هايي كه در حجاز بودند و در عراق، آن‌هايي كه در اندلس بودند، اين‌ها همه را روي هم بريزند همه امير بودند، امارت داشتند، دوازده هزار هم بيشتر است، دوازده تا امير غلط است.

پس اين همان دوازده خليفه‌اي است كه: «كلهم يعمل بالهدي و دين الحق». بله آن‌ها هستند.

ابوداود همان كه الان از مسندش نقل كردم، در صحيحش دارد كه پيغمبر فرمودند: «لا يزال الدين ظاهرا حتي تقوم الساعه و يكون عليهم اثني عشر خليفه كلهم من قريش» پيغمبر فرمودند: اين دين از حالا تا قيام قيامت هست و در تمام اين مدت هم دوازده تا خليفه است، اين دوازده تا هم همه از قريش هستند.

حديث ديگري را «ابن بطه عكبري» نقل ميكند، از بزرگان سنت و جماعت است. يك كتابي نوشته بنام كتاب «ابانه» در اين كتاب از پيغمبر نقل ميكند كه فرمودند: «لا يزال هذا الدين قائما الي اثني عشر من قريش فاذا مضوا ساخت الارض باهلها» [16] و در نسخه ديگر «ماجت الارض باهلها»،

پيامبر فرمودند: اين دين اسلام سر پا است تا دوازده خليفه از قريش بر آن خلافت كنند، دوازده تا كه تمام شدند زمين اهل خودش را به خود فرو ميبرد.

يك خورده جلوتر، ما بايد اينها را بكشيم دم كار، يواش يواش بكشيم زير لحاف، چاره نيست.

تا اين‌جا فهميديم كه دوازده تا گفته است. اين‌جا هم فهميديم كه اول و آخر را يك جا اسم برده و معين كرده است. اول علي7 و آخر مهدي7.

حالا بيا،

امام ثعلبي يكي از علماي بزرگ اين‌ها است، تفسيري هم بنام «تفسير ثعلبي» دارد، كتاب ديگري دارد نام «عرائس»، اين چاپ هم شده است، خودشان هم چاپ كرده است.

از انس بن مالك حديث ميكند كه روزي پيامبر نماز صبحش را با ما خواند، «صلي بنا النبي صلاه الفجر»،

پيامبر هم پيش‌نماز بود و هم واعظ بود، مجمع البحرين بود. اين بود كه پيش برد، پيشنمازي كه نتواند منبر برود پايش لنگ است، بايد عصا بدست بگيرد، عصايش وعاظ است، واعظي هم كه پيش‌نمازي ندهد توي دل مردم خيلي عظمت ندارد، چون پيش‌نمازي خيلي در نظر مردم عظيم است.

پيامبرهم پيش‌نماز بود و هم واعظ بود، نمازش را ميخواند و بعد هم رو به مردم، پشت به قبله ميكرد، گاهي هم بالاي منبر ميرفت و صحبت ميكرد.

ميگويد: يك روز پيغمبر نماز صبح را خواندند، «فلما ؟؟؟ 54 منها اقبل الينا بوجهه الكريم» نماز ايشان تمام شد، پشت به قبله و رو به ما كردند، فرمودند: «معاشر المسلمين من افتقد الشمس فليتمسك بالقمر و من افتقد القمر فليتمسك بالزهره من افتقد الزهره فليتمسك بالفرقدان»،

اى مسلمانان، هركس آفتاب را فاقد شد و از دستش رفت، به ماه بچسبد، ماه از دستش رفت به زهره بچسبد، زهره از دستش رفت به فرقدان كه دو ستاره آسماني هستند بچسبد،

«قيل يا رسول الله ما الشمس و القمر و الزهره و الفرقدان»،

گفتند يا رسول الله: اين آفتاب و ماه و زهره و فرقدان چي هستند؟

فرمودند: «انا الشمس» شمس من هستم.

در آيه مباركه (و الشمس و ضحيها) روايت اشاره شده است كه مراد از «الشمس» پيامبر است و مراد از «ضحيها» شعاع اسلام و نور قرآن است.

فرمودند آفتاب من هستم. «و علي القمر» علي7 ماه است، من كه از دست شما رفتم به علي7 بچسبيد،

همان‌طوري كه ماه كسب نور از آفتاب ميكند، علي7 هم كسب علم از پيغمبر كرده است: «علمني رسول الله الف باب من العلم ينفتح من كل باب الفا»

و فاطمه زهراء3 هم زهره است،

«والحسن و الحسين الفرقدان في كتاب الله»، حسن7 و حسين7 دو ستاره هستند كه در كتاب خدا نوراني هستند، «لا يفترقان حتي يردا علي الحوض»، علي و زهرا و حسنين: از قرآن جدا نميشوند، تا بر من وارد شوند بر حوض.

حموئي در فرائد السمطين.

سيوطي يكي از علماي بزرگ اين‌ها است و خيلي هم محقق است كتاب‌هاي زيادى نوشته كه يكي از كتاب‌هايش را «جمع الجوامع» ناميده است، اين حديث در آن‌جا است.

يكي از علماي بزرگ اين‌ها «حسام الدين علي متقي» است. كتاب‌هاي زيادي نوشته كه يك كتابش بنام كتاب «كنز العمال» چاپ شده است، همه اين‌ها را خود سني‌ها چاپ كرده‌اند. حموني در

«فرائد السمطين»، علي متقي در «كنزالعمال»، سيوطي در «جمع الجوامع»، حافظ ابونعيم در کتاب «حليه»، اين چهار تا کتاب.

اينها همه را من زحمتش را نکشيدهام، ديروز گفتم: من دزد علم نيستم، اين زحمتها را مرحوم حاجي نوري قدس الله سره، مجلسي وقت، علامه بزرگوار متبحر در بحار انوار اخبار. اين بزرگوار در کتاب «کشف الاستار» نقل کرده است.

اگر يك پهلوان از اهل علم پيدا شود، به امام زمان7 من فرصتش را ندارم و الا ميکردم، همين کتاب را ترجمه کند، عربي است، توي شما مردمان با غيرت پول خرج کن در راه دين خيلي هستند، اين را چاپ ميکردند، آنقدر قيمت و ارزش دارد، آنقدر قيمت دارد، به قدري که «الغدير» علامه اميني رضوان الله عليه قيمت دارد، اين کتاب هم همانقدر قيمت دارد.

همه را علامه نوري در کتاب «کشف الاستار» جمع کرده است و من از اين بزرگوار نقل ميکنم.

حافظ ابونعيم در «حليه»، سيوطي در «جمع الجوامع»، متقي حسام الدين در «کنزالعمال» حموئي در «فرائد السمطين»، اينها از عکرمه نقل ميکنند و عکرمه از پيغمبر نقل ميکند.

پيغمبر فرمودند: «من اراد ان يحيي حياتي و يموت مماتي و يسکن جنه عدن»

هرکس دلش ميخواهد به روش زندگي من زندگي کند، و به روش مرگ من بميرد و در جنت عدن که محل پيغمبر است وارد شود.

بهشت مثل تهران ميماند، تهران هم عباس آباد بالا و خيابان تخت طاووس و خيابان کريم خان زند و اينها را دارد و هم دروازه غار و دروازه شوش دارد.

بهشت هم درجات دارد همه يک رديف نيست، آن محله بالا عباس آباد بالای آن، جاي پيغمبر و علي و ائمه: است، اسمش «جنه الفردوس» است. مواظب باشيد وقتي در بهشت را زديد، در را باز کردند يا علي7 بگو، در بهشت باز است، زيرا حلقه در بهشت علي7 است، يا علي7 صدايش هم يا علي7 است. در را که باز کردند، بگو: محله فردوس کجا است؟ من ميخواهم آنجا بروم، جنت عدن هم آنجا است، به دروازه غار بهشت نروي! برو محله بالا، «جنت عدن» در محله فردوس است.

پيغمبر فرمودند: هرکس ميخواهد به روش زندگي من زندگي کند و به مرگ من بميرد و در «جنت العدن» مسکن کند، «فليوال عليا7 و وليه»، بايد علي7 را و دوستان علي7 را دوست بدارد. نه تنها

علي7 را بلكه دوستان علي7 را هم بايد دوست بدارد، «و ليقتد بالائمه من بعدي» و بايد اقتدا و تبعيت و پيروي از امام‌هاي بعد از من بكند.

چرا؟ مگر چه کسانی هستند این‌ها؟ عمر است؟ خير، ابوبكر؟ خير، عثمان؟ نخير، يزيد؟ يزيد سگ! وليد بن يزيد بن عبد الملك، اين‌ها؟ خير.

اين ائمه، «لانهم من عترتي»، اين امام‌ها عترت و اولاد من هستند، از صلب من هستند. «خلقوا من طينتي»، اين‌ها از گوهر و طينت من خلق شده‌اند، يعني ماده بدني آن‌ها از من است، اين خلاصه‌هاش.

«و رزقوا فهمي و علمي» و خدا به اين‌ها فهم و علم من را داده است.

ابوبكر امام بعد از پيغمبر نيست، ابوبكر خليفه پيغمبر نيست، نه فهم پيغمبر را دارد و نه علم پيغمبر را دارد، عثمان راكه ولش كن، بچه حاجي عياش خوش‌گذران را، يزيد پسر معاويه، قمار باز! زاني با دخترش! لاطي، سگ باز، شراب خوار، آدم كش، مست، اين «رُزق» فهم و علم پيغمبر؟ او همان امامي است كه دين به او عزيز و منيع است؟ او «يعمل بالهدي و دين الحق؟» عثمانش هم همين‌طور، آن دو تاي بالايش هم همين‌طور. دوتاي بالای آن‌ها چه ميفهميدند؟

يك صفحه از كلمات حضرت ابابكر الصديق و حضرت عمر الفاروق، يك صفحه نوشته بياوريد كه مثل يك بچه طلبه ما در توحيد نوشته باشد و سر من را ببريد.

«رزقوا فهي و علمي» تمام نشانههاي خلافت خود را پيغمبر معين كردند، تمام اوصاف ائمه بعد از خودش را معين كرده است. هيچ جاي شبهه نگذاشته است، بلكه اسم ايشان را هم تحت عنواني گفته است.

خسته شدم و الا روايات ديگر هم براي شما ميخواندم. ولي يك حديث آورده‌ام آن را بايد بخوانم، چاره نيست، شرط خواندن آن حديث هم آن است كه از آن آخر شبستان تا اين آخر شبستان و از طرف يمين و يسار همگي سه تا صلوات بفرستيد.

خطيب خوارزمي يكي از علماي بزرگ سنت و جماعت است، كتابي بنام «مناقب» نوشته است، «مناقب» خوارزمي معروف است، در اين كتاب ايشان اين حديث را از پيغمبر نقل نموده‌اند، خيلي شيرين است گوش بدهيد. جمعيتی نشسته بودند و اميرالمومنين7 هم بودند، پيامبر صحبت كردند.

«قال النبي9: انا واردكم علي الحوض»

روز قيامت من كنار حوض كوثر بر شما امت وارد ميشوم، ميآيم پهلوي حوض كوثر،

«و انت يا علي الساقي»، علي7 ساقى كه سقايت از آن حوض ميكند و جام را به اين و آن ميدهد، تو هستي.

اي ساقي حوض كوثر!

خدايا به حق مرتضي علي7 ما را با ولاي علي7 زنده بدار.

با ولاي علي7 از دنيا ببر،

ما را با علي7 محشور بفرما.

«انا واردكم علي الحوض و انت يا علي7 الساقي».

الان خواستم بروم توي اوصاف علي7، ديدم ديگر از كار ميافتم، حالم منقلب ميشود، عشق مرتضي علي7 ميگيرد و حديث ميماند، حديث را بايد بخوانم.

«و الحسن الرائد»، علي7 تو جام ميدهي، پسرت حسن7 ديده‌بان است.

سلطان زمين و آسمان ياور ماست چشم همه انبياء به پيغمبر ماست

از تابش آفتاب محشر غم نيست تا سايه مرتضي علي7 بر سر ماست

خدا سايه علي7 را بر سر ما مستدام بدار.

حسن7 پسر تو ديده‌بان است نگاه ميكند، آن شيعه است، آن شيعه آن‌جا است.

مرگ به سني‌ها ميدهند! آب مى‌دهند! گلوله داغ به آن‌ها ميدهند،

حسن7 ديده‌بان است و شيعهها را نگاه ميكند. هر شيعه كجا است.

«و الحسين7 الامر»، حسن7 نگاه ميكند كه يك شيعه آن‌جا مثل ستاره درخشان است، امام حسين7 خبر ميكند: اي مشهدي علي بيا! غلام علي بيا، فضل و عمر صدا نميكند. اي غلام علي، عبد العلي، حسين علي، حسن علي، محمد على، مرتضي علي، بيا،

اي قربان اسمت بروم يا علي7،

«و الحسين7 الامر» حسين7 فرمان مى‌دهد كه بيا.

«و علي ابن الحسين7 الفارق»، علي بن الحسين7 فوری در دفتر ثبت میکند. حسن علي فرزند غلام علي ساكن تهران محله فلان، اسمش در دفتر ثبت شد، امام حسن7 نشان داده و امام حسين7 فرمان آمدن داده و حضرت زين العابدين7 در دفتر مينويسد.

«و محمد بن علي الناشر»، امام باقر7 بلندگو است، مطلب را پخش ميكند. فرد سوم و شماره چهارم كربلايى حسين على بچه حاج غلام على ساكن فلان.

«و جعفر بن محمد السائق»، امام جعفر7 سائق است، ميآيد و دستش را ميگيرد و ميگويد: بيا برويم، او را ميكشد، سوقش ميدهد و او را به طرف بهشت ميبرد.

«و موسي بن جعفر محصي المحبين و المبغضين و قامع المنافقين»، امام جعفر صادق7 اين را ميآورد به طرف بهشت، امام موسي بن جعفر8 ميگويد: اين دو تا از دوستان، اين سه تا از دوستان، آن پدر سوخته آنجا دشمن است ولش كنيد، پدر اين منافق را بيرونش كنيد، محبين را از مبغضين و منافقين جدا ميكند و ميشمارد.

شيرينتر از همه امام ما مشهديها است،

«و علي ابن موسي7 مزين المومنين»،

بهشت جاي اخ و تف و فيش و اه و اين حرفها نيست! بهشت جاي مو سفيد و گند و بو و اينها نيست، بهشت جاي خوشگلها است، پيرمردها را به بهشت راه نميدهند، اين را معطل نشويد، پيرزنها را هم راه نميدهند، شل و افليج و كور و كور و لال و گنگ را كه به بهشت راه نميدهند. بهشت كه طويله نيست!

«اهل الجنه جرد مرد مكحلون» [17] ، اهل بهشت همه تر، تازه، جوان، خوشگل، چشم هاي سياه دارند، آدم حظ ميكند از ديدن آنها، همه جوان هستند، بهشت پير ندارد.

آن حديث را كه به دروغ سنيها درست كردند از پيغمبر كه پيغمبر فرمودند: ابوبكر و عمر دو آقاي پيرمردهاي بهشت هستند، پدر نامرد بهشت پيرمرد ندارد، چرا دروغ ميگوئي؟ لنگ خروس از آستين آنها بيرون ميآيد، ملتفت باشيد،

(لو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين) [18] ، خداوند دروغگو را رسوا ميكند.

بهشت كه پيرمرد ندارد كه ابوبكر و عمر آقاي پيرمردهاي آن باشند. بهشت جوان دارد، حسن7 و حسين7 آقاي آن هستند. امام رضا7 يك آرايش‌گاهي دم در بهشت دارد، پيرمردها را آن‌جا ميبرند و اين موها را از ريشه ميكنند، پارافين بهشتي ميزنند به صورت، قشنگ مثل هلوي پوست كنده مشهد ميشود، مثل سيب سرخ و سفيد اصفهان، قشنگ، خوب، گردن‌ها كلفت، چشم‌ها سياه، قدها كشيده. آن‌جا عينك و سمعك و دندان عاريه و نيست. برای هر سوراخي يك چيزي تهيه كرده‌اند، اين حرف‌ها نيست آن‌جا. هيچ، همه جوان و خوب.

اين كارها در آرايشگاه امام رضا7 ميشود، ايشان وقتي كه بنا شد فردی را امام حسن7 نشان داد، امام حسين7 فرمان داد، حضرت علي بن الحسين7 صدايش را بلند كرد، امام صادق7 هم او را آورد، حضرت موسي بن جعفر7 هم او را شمرد، در دفتر هم واردش كرد، حضرت علي بن موسي7 پير ميبرد به آرايشگاه و جوان بيرون مي‌آورد، بدگل ميرود و خوشگل بيرون مي‌آيد، حظ مي‌كند آدم، تر و تازه ميشود آن‌وقت ميگويند: برو توي بهشت.

«و علي ابن موسي7 مزين المومنين»، آرايش ميكند، زينت ميدهد.

«و محمد بن علي7 منزل اهل الجنه في درجاتهم». امام جواد7 از در بهشت ميگويد: آقا بيا، جاي تو آن‌جا است، آن طبقه و محله، مثلا محله فردوس، مثلا اشكوب چندم از ويلای فلان جا، «منزل اهل الجنه في درجاتهم». دست هركس را مي‌گيرد و آن‌جا مي‌برد.

به والله اگر بنده غير از بهشت جاي ديگري بروم! شما شاهد باشيد.

«و علي بن محمد7 خطيب شيعته و مزوجهم الحور العين»، فرمودند: علي بن محمد حضرت امام علی النقی7 ايشان صيغه عقد جاري ميكنند، ايشان دلالي محبت حوری‌ها را ميكنند، فلان حوري را بياوريد برای آن شيخ كه بدبخت است، دهانش به آب ميگشته در نماز و مي‌گفته: «و زوجنا من الحور العين برحمتک يا ارحم الراحمين». كسي‌كه زن به او نميداده است، بدبخت آرزو داشته است.

امام علي النقي شروع ميكند: «انكحت و زوجت» « عن موكلتي الحوريه» مثل ميگويم.

«و مزوجهم الحور العين» اين كار حضرت امام علي النقي7 است، زن درست ميكند و صيغه عقد ميخواند.

«و الحسن بن علي7، سراج اهل الجنه يستضيئون به»، امام حسن عسكری7 چراغ اهل بهشت است، نور داده است متلالا است، از تلالا نور او و تشعشع او بهره‌برداري ميكنند.

« و المهدي7 شفيعهم يوم القيامه حيث لا يأذن الله الا لمن يشاء و يرضي»، حضرت مهدي7 مورد اذن خدا است، خداي متعال به هركس اذن بدهد در روز قيامت، او شفاعت ميكند، اگر اذن نداد، او شفاعت نميكند. اگر كسی بخواهد فضولی كند شفاعت او قبول نيست.

اين بحث شفاعت هفت هشت روز وقت ميخواهد كه مفصل و مبسوط من پنبه اين فضول‌ها را بزنم! اين بچههاي نافهم! شفاعت يكي از مقاماتي است كه خدا براي بعضي از مقربين درگاه خودش، خودش قائل شده است و اين‌ها چون وعاء مشيت خداي هستند، هرگاه خدا اذن بدهد شفاعت ميكنند، اذن ندهد خير. اذن كه داد، شفاعت اين‌ها عين مشيت خدا است.

حضرت مهدي7 روز قيامت آن‌هائي را كه خدا اذن داده و فرموده: اين فرد يا آن فرد را شفاعت كن، شفيع ميشود.

اين دوازده نفر تحت اين عناوين، خطيب خوارزمي، از بزرگان علماي سنت و جماعت در كتاب «مناقبت» خود ذكر كرده است.

ديگر چه مرگ ميخواهي. بعد از اين احاديثي كه همه را سني‌ها نقل كرده‌اند. اگر بخواهم كتب شيعه را بگويیم، پناه بر خدا، یک دوره بحارالانوار، شيعه صد برابر تواتر حديث دارد و من از شيعه هيچ چيز نقل نكردم تا مبادا بگوئيد اين‌ها اخباری است كه خودتان در كتب خود درست كرده‌ايد. از كتاب سنی‌ها آورده‌ام.

هم پيغمبر فرموده است كه امام بعد از من است و خليفه است. و هم صفات خليفه را معين كرده و هم تعداد آن‌ها را و هم صفات روحي و صفات بدني آن‌ها را، حتي اسمشان را.

خدايا به روح مقدس خاتم الانبياء قلب هاي همه ما را به انوار معارف خودت و اوليائت روشن فرما.

مخالفين ما را، آن‌هايي كه قابل هدايت هستند هدايت فرما،

آن‌هائي كه قابل هدايت نيستند، لجوج هستند، ابوجهل هستند، عنود هستند، خدايا مرگشان بده.

ديگر بس است.

صلي الله عليك يا ابا عبد الله،

نمك مجلس ما به ذكر امام حسين7 است و الا اين خوراك بي‌نمك است.

دردا كه در ديار بلا قوم كينه‌جو بستند        راه چاره به تو از چهار سو ابا عبدالله7

حسينا7،

من ميگويم و شما گريه كنيد، من اگر گريه كنم، از خواندن ميافتم.

تا سر به تيغ كرد جدا از تنت عدو		اي اشك ماتمت به رخ ملت آبرو

و اي از طُفيل خون تو اسلام سرخ رو

امام باقر7 ميفرمايد: «احاطو به من كل جانب»، امام حسين7 افتاده روي زمين.

سيد بن طاووس، حالت امام حسين7 را در آن ساعت تشبيه ميكند كه من و شما خوب بفهميم.

ميگويد: امام حسين7 مثل یک مرغي كه سرش را بريده باشند و بدنش را افكنده باشند، چطور اين بدن بيسر بلند ميشود، و زمين ميخورد،

يا ابا عبدالله7

چشمی در مجلس من خشک نماند.

يك تشبيه ديگر ميكند و ميگويد: مثل ماهي كه از آب بيرون بياورند و در خشكي بياندازند، ميگويد: امام حسين7 بلند ميشد

يا الله

و به زمين ميخورد، «؟؟؟ 1:22:20» از اين پهلو به آن پهلو ميافتاد.

در اين حالت بود، دورش را گرفته بودند، يکی شمشير ميزد،

يا الله

يكي نيزه ميزد، يك مشت هم سنگ بر بدن نازنينش زدند.

بحق مولانا الحسين المظلوم7 و باهل بيته السعداء الشهداء:

با چشمان گريان و دلهاي بريان

ده نوبت

يا الله!

خدايا به ارواح پاك چهارده معصوم همين ساعت امر فرج و ظهور امام زمان7 را اصلاح فرما،

ما را به ديدار و نصرت آن بزرگوار سرفراز فرما،

دل ما را از نور ولای علی7 و اولادش:، سیما حضرت بقیه الله7 مملو و سرشار فرما،

قلب مطهر امام عصر7 را از ما خشنود بدار،

ما را در ظل ولای ولایش از هر خطا و اشتباه و هر خطر و صدمه ای حفظ بفرما،

مشکلات ما را آسان گردان.

گرفتاری‌های ما را برطرف فرما.

بیماران ما را شفا بده.

بیماری نافهمی و جهالت را از ما دور نما.

دشمنان اسلام را ذلیل گردان.

مویدین دین را تقویت فرما.

گناهان ما را ببخش.

توفیق تقوی تا آخر عمر طولانی به ما کرم فرما.

رفتگان از ذوی الحقوق ما، خاصه روحانیین ما همه را غریق رحمت فرما.

موجودین، بر عز و جلال، بر تایید و تسدید آن‌ها بیافزا.

به محمد و آلش: تو را قسم می‌دهیم اولاد و اعقاب ما را نسلا بعد النسل بر صراط مستقیم علی7 و یازده فرزندش سالک بفرما.

شر شیاطین انس و وسوسه کنندگان انسی و جنی را از جوان‌های ما دور گردان.

آقایان محترمین هر حاجت شرعی دیگری غیر از آن‌چه گفته‌ام روا بفرما.

بالنبی و آله.